

# رہبر شہیدم

مروری بر زندگی و اندیشہ

حضرت آیت اللہ العظمی امام خامنہ‌ای رضوان اللہ تعالیٰ علیہ

کتاب پشتیبان پنجم - «مردمسالاری دینی» نظریہ محوری نظام اسلامی

## ۱. «دموکراسی» یا «مردمسالاری دینی»؟

آن‌ها [غربی‌ها] توانستند با شعار «دمکراسی»، نظام مارکسیستی را در عالم نظریه محکوم کنند؛ اما نمی‌توانند نظام اسلامی را با این موج محکوم کنند؛ چون نظام اسلامی، یک نظام مردمی است و مردمسالاری در نظام اسلامی، حقیقی‌تر، واقعی‌تر، اصیل‌تر و ریشه‌دارتر از نظامهای غربی است.

امروز نظامهای غربی که خودشان مدعی مردمسالاریند، دچار تناقضند. با تحلیل‌هایی که خودشان ارائه می‌کنند، مردمسالاری‌شان مخدوش است؛ در حالی که نظام اسلامی، نظامی است که به رأی و فکر و اعتقاد مردم متکی است. تبلیغات زیادی می‌کنند تا شاید بتوانند این حقیقت و این جانب مهم از جوانب جمهوری اسلامی را انکار کنند.<sup>۱</sup>

ملت ایران با اعتماد به نفس خود این بنای مبارک را گذاشت؛ توانست مردمسالاری را به وجود بیاورد، آن هم با یک شیوه‌ی تازه و بی‌سابقه؛ مردمسالاری دینی. در همه‌ی جای دنیا دموکراسیها در یک چهارچوب قرار دارند. هیچ جا وجود ندارد که یک دموکراسی‌ای باشد، اما به وسیله‌ی یک چهارچوب و یک هدف‌گذاری خاصی هدایت نشود؛ یا به وسیله‌ی احزاب است، یا به وسیله‌ی دستگاه‌های قضائی است، یا به وسیله‌ی دستگاه‌های خارج از دستگاه قضائی و اجرائی است. همه جای دنیا این جور است. ما این چهارچوب را اسلام قرار دادیم؛

چون ملت ایران ملت مسلمانند؛ چون ملت ایران مؤمنند. این شد مردم‌سالاری دینی، مردم‌سالاری اسلامی.<sup>۲</sup>

## ۲. اهمیت ولایت در دین

آن انسان یا انسان‌هایی که قرار است بر بشر و جامعه بشری عملاً فرمانروایی بکنند، عملاً ولی جامعه باشند، عملاً ولایت جامعه را به عهده بگیرند اینها چه کسانی می‌توانند باشند؟

... پاسخ دین و مکتب به این سؤال این است که «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛<sup>۳</sup> آن کسی که عملاً در جامعه زمام فرمان را، امر و نهی را از سوی پروردگار عالم به دست می‌گیرد «رسول» اوست. لذا در جامعه وقتی که پیغمبری آمد معنی ندارد که با بودن پیغمبر حاکم دیگری به جز پیغمبر بر مردم حکومت بکند. پیغمبر یعنی همان کسی که باید زمام قدرت را در جامعه به دست بگیرد، حاکم باشد اما وقتی که پیغمبر از دنیا رفت تکلیف چیست؟ و وقتی که پیغمبر خدا مثل همه انسان‌های دیگر از دنیا رفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد آنجا چه کنیم؟

آیه قرآن پاسخ می‌دهد «وَالَّذِينَ آمَنُوا»، مؤمنان ولی شما هستند. کدام مؤمنان؟ هر که به مکتب و دین ایمان آورد، او ولی و حاکم جامعه اسلامی است؟! این که لازم است که به عدد همه نفوس مؤمن حاکم داشته باشیم. آیه قرآن می‌خواهد ضمن آنکه روی یک انسان معلوم مشخصی انگشت می‌گذارد و کسی را که در نظر شارع و قانون گذار اسلام مشخص است بر مردم حکومت می‌دهد، می‌خواهد علت انتخاب یا انتصاب او را هم بگوید و به این وسیله معیار به دست بدهد. لذا

---

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم یزد ۱۳۸۶/۱۰/۱۲

۳. مائده: ۵۵

می‌گوید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۴</sup> آن کسانی که ایمان آورده‌اند، ایمان درست آوردند که لازمهٔ اطلاق آمنوا این است که ایمان آوردند، آن کسانی که با عمل خود ایمانشان را امضاء کردند، پس «وَالَّذِينَ آمَنُوا» شرط اول است که واقعاً مؤمن باشد. شرایط دیگری هم دارد «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» آن مؤمنینی که نماز را اقامه می‌کنند... «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» تقسیم عادلانهٔ ثروت بکنند، و زکات بدهند اهل انفاق در راه خدا باشند و دنبالش می‌گوید: «وَهُمْ رَاكِعُونَ»<sup>۵</sup> یعنی درحالی که راکع هستند (زکات را بدهند) و این اشاره به یک مورد و یک داستان خاص است.

بعضی از مفسرین دیگر گفته‌اند که: «وَهُمْ رَاكِعُونَ»<sup>۶</sup> معنایش این است که اینها همیشه در حال رکوع باشند این جا اشاره به قضیه خاصی نیست. اما عربی دانی این احتمال را رد می‌کند «وَهُمْ رَاكِعُونَ» یعنی در حال رکوع زکات می‌دهند به احتمالی که به ذهن من می‌آید گمان می‌کنم زکات، مطلق انفاقات است، چون انگستری که امیرالمؤمنین در حال رکوع داد زکات اصطلاحی نبوده بلکه انفاقی بود که در راه خدا کرد، و در اینجا به آن اطلاق زکات شده است: «ويؤتون الزكوة و هم راکعون» یعنی یک انسان آن قدر دلبسته به مساوات باشد، به قدری علاقه‌مند به انفاق باشد، به قدری برایش دیدن فقر و فقیر درد آور باشد، که صبر نکند که نمازش تمام شود، به قدری در این انسان جاذبهٔ انفاق شدید است و به قدری این آدم محو در راه انجام این تکلیف است که امان ندارد که صبر کند، مجال ندارد که تحمل کند...

بنابراین در اسلام ولی امر آن کسی است که فرستاده خداست، آن کسی است

---

۴. مائده: ۵۵

۵. همان

۶. همان

که خود خدا معین می‌کند چون فرض این است که به حسب طبیعت خلقت و آفرینش هیچ انسانی حق تحکم بر انسان‌های دیگر را ندارد. تنها کسی که حق تحکم دارد خداست و چون خدا حق تحکم دارد، خدا می‌تواند طبق مصلحت انسان‌ها این حق را به هرکسی که می‌خواهد بدهد و می‌دانیم که کار خدا بیرون از مصلحت نیست، دیکتاتوری نیست، قلدری نیست، زورگویی نیست، کار خدا طبق مصلحت انسان‌ها است. و چون طبق مصلحت انسان‌هاست، پس بنابراین او معین می‌کند و ما هم تسلیم می‌شویم. او پیغمبر و امام را معین می‌کند و برای بعد از امام نیز صفاتی را معین می‌کند که اینها بعد از ائمه هده معصومین حاکم بر جامعه اسلامی هستند. پس ولی را خدا معین می‌کند، خودش ولی است، پیغمبرش ولی است. امام‌ها ولی هستند، امام‌های خاندان پیغمبر تعیین شده‌اند که ۱۲ نفرند و در رتبه بعد کسانی که با یک معیارها و ملاک‌های خاصی تطبیق بکنند و جور بیایند. آنها از برای حکومت و خلافت معین شده‌اند. البته این یک آیه بود که برای شما ذکر کردم. آیاتی دیگر هم در قرآن هست که بعضی از آنها را در این گفتارها آوردیم و بعضی از آن را هم باید خودتان در قرآن جستجو کنید و پیدا کنید. آیات فراوانی در این باره داریم.

آنچه که در اسلام روی آن تکیه شده این است که زمام امر مردم دست آن کسانی نیفتد که انسان‌ها را به دوزخ می‌کشاند. و مگر تاریخ این مطلب را بما نشان نداد؟ مگر ندیدیم که با جامعه اسلامی اندکی بعد از صدر مشعشع اسلام چه کردند و چه شد؟ و چه بر سر این جامعه آمد؟ آن جامعه ای که در آن مردم قدر مردان نیک را ندانند، جامعه‌ای که مردم معیارهای نیکی را عوضی بگیرند و مردم نتوانند ناصح و مشفق و مصلح خود را بشناسند، چقدر باید روی آن کار کرده باشند که به اینجا رسیده باشد؟! تبلیغات زهرآگینی که از طرف دستگاه‌های قدرت ظالمانه و جابرانه در میان جامعه اسلامی انجام گرفت به قدری افق معلومات و بینش مردم را عوض کرد و آنها را به وضعی رساند که گویی سیاهی را سفیدی و سفیدی را سیاهی می‌دیدند... این دست‌های تبلیغی و دستگاه‌های

تبلیغی در اقطار جامعه اسلامی و کشور اسلامی سالیانی دراز روی مغز مردم، روی روح مردم، روی روحیه مردم کار کرده بودند تا به اینجا رسیده بود، پس شما می‌بینید چقدر مهم است که حاکم جامعه اسلامی چه کسی باشد و باید آن کسی باشد که خدا معین می‌کند.

آیه دیگر قرآن می‌گوید: «أَطِيعُوا اللَّهَ»؛<sup>۷</sup> اطاعت کنید خدا را «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»؛ از رسول اطاعت کنید. «وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ صاحبان فرمان از میان خودتان را هم فرمان ببرید.

اما صاحبان فرمان یعنی چه؟ آن مسلمان جاهل و نادان خیال می‌کند که صاحب فرمان یعنی هرکسی که می‌تواند فرمان بدهد و هر کس که زورش برای فرمان دادن می‌چربد، او «اولی الامر» است. ما می‌گوییم: نه! او اولی الامر نیست. اگر بنا باشد هرکسی که می‌تواند فرمان بدهد اولی الامر باشد و از طرف قرآن به رسمیت شناخته شده باشد، پس در فلان کوهستان، فلان دزد، قداره بند هم فرمان می‌دهد، آنهم در آنجا همه کاره است، پس در آنجا او اولی الامر است و اطاعت فرمان او واجب است؟! اولی الامری که شیعه به آن معتقد است آن اولی الامر است که خدا منشور فرمان را بنام او کرده باشد، شیعه این را می‌خواهد. آن انسانی است که اگرچه «منکم» است و جزو انسان‌ها، اما ولایت را از خدا گرفته باشد که صاحب ولایت کبری خداست.

حالا هارون الرشید با آن وضعش با آن بخشش‌های بی حساب و اسرافش، با آن آدم کشی اش (که همین جعفر برمکی و بسیاری از خاندانش را در یک روز تارومار کرد و کشت، قلع و قمع نمود و بسیاری از مؤمنین مسلمین را از بین برد الی ماشاءالله کارهای دیگر کرد) آیا چنین کسی را می‌توان اولی الامر دانست؟! 

---

---

مفتی زمان می‌گفت که این اولی‌الامر است و جنگ و نزاع با امام جعفر صادق (علیه‌السلام) به خاطر همین مسئله بود که به امام می‌گفتند: شما چرا با اولی‌الامر زمانت در می‌افتی و اولی‌الامر زمان یعنی همین هارون کذابی.

پس منطق شیعه در این مسئله بسیار منطق ظریف و دقیقی است. ضمن اینکه نصب خدا را از قرآن احساس و استنباط می‌کند معیارها و ملاک‌ها را هم به دست مردم می‌دهد که مردم فریب نخورند. و نگویند علی بن ابی طالب روی سرما، روی چشم ما و جانشین او هارون الرشید هم همینطور. منصور عباسی می‌گفت که امام حسن را به عنوان خلیفه قبول داریم اما ایشان پول گرفته است و خلافت را فروخته است پس حق خلافت ندارد و ما هم از آنهاپی که خلافت را به آنها فروخته بود خلافت را به زور گرفتیم. این مال ماست. حرف آنها این بود که علی بن ابی طالب را برحسب ظاهر قبول می‌کردند و بعد منصور عباسی را هم به نام جانشین علی بن ابیطالب می‌پذیرفتند و هیچ منافاتی بین این دو نمی‌دیدند.

اما شیعه می‌گوید: این حرف درست نیست و اگر تو حکومت علی را قبول داری باید معیارهای خلافت و ولایت را هم قبول داشته باشی، باید قبول داشته باشی که علی بن ابی طالب بخاطر جمع بودن این معیارها به عنوان ولی انتخاب شده پس اگر کسی در او این معیارها نبود یا ضد این معیارها در او بود این آدم حق ندارد که جانشین علی بن ابی طالب، خودش را معرفی کند، حق ندارد ولایت شیعه را و ولی امر بودن را، ادعا کند و کسی حق ندارد از او بپذیرد

... در آیه بعد یعنی آیه ۵۹ سوره نساء می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید «أَطِيعُوا اللَّهَ»؛ اطاعت کنید از خدا «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»؛ و اطاعت کنید از پیامبر خدا «وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ و اطاعت کنید از صاحبان فرمان از میان خودتان

یعنی آن کسانی که در میان شما صاحبان فرمان هستند.<sup>۸</sup>

### ۳. تعریف دقیق ولایت فقیه

ولایت، یعنی حکومتی که همراه با محبت، همراه با پیوستگی با مردم است، همراه با عاطفه‌ی نسبت به آحاد مردم است، فقط فرمانروایی و حکمرانی نیست؛ اما پادشاهی معنایش این نیست و به مردم کاری ندارد. پادشاه، یعنی حاکم و فرمانروا؛ هر کار خودش بخواد، می‌کند.<sup>۹</sup>

[پس] اصل «ولایت فقیه»، یعنی ایجاد میلیون‌ها رابطه‌ی دینی میان دلهای مردم با محور و مرکز نظام. بحث شخص در میان نیست؛ بحث هویت و معنا و شخصیت در میان است؛ لذا می‌بینید که با آن دشمنی می‌کنند... این رابطه‌ای که امروز بین این خدمتگزار شما و شما جوانها در این منطقه و در دیگر مناطق کشور وجود دارد، یک چیز بدیع و جدید و بی‌سابقه و بی‌نظیری است. هیچ جا این‌طور نیست. این پیوند، یک پیوند تعارف‌آمیز نیست؛ یک پیوند دینی است؛ علت دشمنی عمیق آن‌ها با اصل «ولایت فقیه» همین است.<sup>۱۰</sup>

حکومت و ولایت بنا به نظر اسلام مخصوص خدای متعال است و خدای متعال حاکمیت الهی را در بندگان برگزیده و پیامبران خود منسجم فرموده و انبیاء الهی هم به حاکمیت الهی ادامه دادند تا دوران ختم نبوت.

---

۸. کتاب ولایت، سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، ص ۹۲-۸۲

۹. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۷/۰۲/۱۸

۱۰. بیانات در دیدار گروه کثیری از جوانان استان اردبیل ۱۳۷۹/۵/۵

بعد از وجود مقدس پیغمبر، ائمه معصومین و اولیاء خدا ولی الهی بودند و همان ولایت الهی در ولایت ائمه (علیهم السلام) مجسم شد و در دوران غیبت کبری هم به حسب حکم قطعی و صریح عقل و هم بر حسب ادله اسلامی و شرعی این ولایت و این حاکمیت مخصوص است به انسان دین شناس، عادل، بصیر به اوضاع و احوال زمان؛ یعنی فقیه، و عرض کردیم که این سلسله مراتب حکومت الهی و ولایت الهی است و در این که امروز شایسته ترین افراد برای حکومت، فقیه جامع الشرایط است علی الاصول بین فرق اسلامی هیچ گونه اختلافی نیست و همه قبول دارند که در هر شرایطی وقتی که ولی منصوب از قبل خدا نیست، وجود ندارد - یعنی منصوب به شخص - آن کسی از همه شایسته تر است که به معیارهای اسلامی نزدیک تر باشد یعنی فقیه، جامع الشرایط، عادل، عالم و مخالف با هوای نفس و بصیر به اوضاع زمان و دارای قدرت تدبیر یعنی همان چیزی که ما در قانون اساسی جمهوری اسلامی و در نظام این جمهوری به عنوان ولایت فقیه شناختیم.<sup>۱۱</sup>

### ۳. کارکرد ولایت فقیه در نظام اسلامی

ولایت فقیه نه یک امر نمادین و تشریفاتی محض و احياناً نصیحت کننده است - آنطوری که بعضی از اول انقلاب این را میخواستند و ترویج میکردند - نه نقش حاکمیت اجرایی در ارکان حکومت دارد؛ چون کشور مسئولان اجرایی، قضایی و تقنینی دارد و همه باید بر اساس مسئولیت خود کارهایشان را انجام دهند و پاسخگوی مسئولیتهای خود باشند.

---

۱۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۲/۷

نقش ولایت فقیه این است که در این مجموعه‌ی پیچیده و درهم تنیده‌ی تلاشهای گوناگون نباید حرکت نظام، انحراف از هدفها و ارزشها باشد؛ نباید به چپ و راست انحراف پیدا شود. پاسداری و دیده‌بانی حرکت کلی نظام به سمت هدفهای آرمانی و عالی‌اش، مهمترین و اساسی‌ترین نقش ولایت فقیه است.<sup>۱۲</sup>

#### ۴. سابقه و پیشینه ولایت فقیه در بین فقهای شیعه

امام بزرگوار این نقش را از متن فقه سیاسی اسلام و از متن دین فهمید و استنباط کرد؛ همچنان که در طول تاریخ شیعه و تاریخ فقه شیعی در تمام ادوار، فقهای ما این را از دین فهمیدند و شناختند و به آن اذعان کردند.<sup>۱۳</sup>

انصافاً ولایت فقیه مبنای بسیار مستحکمی دارد. بنده این‌طور تصور می‌کنم که موضوع ولایت فقیه، ولو مقداری در توسعه و تضییقش تفاوتی بین علما وجود داشته باشد، جزو واضحات فقه اسلام است. انسان وقتی نگاه می‌کند، از قدیم‌الایام تا کنون، اگر کسانی این قضیه را مطرح نکردند یا با سردی با آن برخورد کردند، به خاطر این بوده‌است که فکر کردند چیزی را که شدنی نیست، چرا مطرح کنند؛ والا وقتی انسان به کتاب‌ها و حرف‌های فقهای نگاه می‌کند، می‌بیند هیچ کس از آنها نیست که اصلاً حاکمیت غیر حکم اسلامی را قبول داشته باشد.

---

۱۲. بیانات در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴

۱۳. همان

انسان این را در ابواب مختلف فقهی مشاهده می‌کند. این جزو مسلمات است. مثلاً تعبیرات مرحوم «صاحب جواهر»<sup>۱۴</sup> راجع به ولایت فقیه نشان می‌دهد که از نظر او این قضیه جزو واضحات است؛ البته نه در باب ولایت بر صغار، بلکه در باب جهاد و ابواب مهم دیگر که نشان می‌دهد ایشان دایرة ولایت را با همان توسعه می‌بیند و این مسئله را جزو واضحات فقه اسلامی می‌داند. مرحوم «نراقی» و امثال او در این خصوص تصریح و بحث کردند و من نمی‌خواهم اینها را عرض کنم؛ آنهايي را که بحث نکردند، عرض می‌کنم. غرض؛ این فکر پایه محکمی دارد و امام این را مطرح کردند.<sup>۱۵</sup>

«ولایت فقیه» جزو مسلمات فقه شیعه است. اینکه حالا بعضی نیمه‌سوادها می‌گویند امام «ولایت فقیه» را ابتکار کرد و دیگر علما آن را قبول نداشتند، ناشی از بی‌اطلاعی است. کسی که با کلمات فقها آشناست، میداند که مسئله‌ی «ولایت فقیه» جزو مسائل روشن و واضح در فقه شیعه است.

کاری که امام کرد این بود که توانست این فکر را با توجه به آفاق جدید و عظیمی که دنیای امروز و سیاستهای امروز و مکتبهای امروز دارند، مدون کند... و به

---

۱۴. از عجایب، وسوسه بعضی از افراد در این مسئله است، گویا اصلاً از فقه چیزی نچشیده و از لحن قول ائمه

چیزی نفهمیده و از اسرار ایشان به چیزی نرسیده‌اند و تامل نکرده‌اند در این فرمایش که فرموده من فقها را حاکم و قاضی و حجّت و خلیفه بر شما قرار داده‌ام. (جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۱، ص ۳۹۵)

۱۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای هیأت علمی کنگره‌ی امام خمینی (ره) ۱۳۷۸/۱۱/۴

شکلی درآورد که برای هر انسان صاحب‌نظری که با مسائل سیاسی روز و مکاتب سیاسی روز هم آشناست، قابل فهم و قابل قبول باشد.<sup>۱۶</sup>

اول کسی که در مقام نظر و در مقام عمل - توأمأ - یک نظام ایجاد کرد، امام بزرگوار ما بود؛ که مردم‌سالاری دینی را مطرح کرد، مسئله‌ی ولایت فقیه را مطرح کرد. بر اساس این مبنا، نظام اسلامی بر سر پا شد. این، اولین تجربه هم هست. چنین تجربه‌ای را ما در تاریخ نداریم؛ نه در دوران صفویه داریم، نه در دوره‌های دیگر. اگرچه در دوران صفویه کسانی مثل «محقق کرکی» ها وارد میدان بودند، اما از این نظام اسلامی و نظام فقهی در آنجا خبری نیست؛ حداکثر این است که قضاوت به عهده‌ی یک ملائی، آن هم در حد محقق کرکی با آن عظمت بوده است؛ ایشان می‌شود رئیس قضات، تا مثلاً قضات را معین کند؛ بیش از اینها نیست؛ نظام حکومت و نظام سیاسی جامعه بر مبنای فقه نیست. ایجاد نظام، کاری است که امام بزرگوار ما انجام داد.<sup>۱۷</sup>

---

۱۶. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۸/۳/۱۴

۱۷. بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۹۰/۶/۱۷

## نمونه‌ای از علمای قائل به ولایت فقیه

شیخ مفید<sup>۱۸</sup>

هنگامی که سلطان عادل<sup>۱۹</sup> برای ولایت در آنچه ذکر کردم - در این ابواب فقه - وجود نداشت، بر فقیهان اهل حق عادل صاحب رأی و عقل و فضل است که ولایت آنچه را بر عهده سلطان عادل است را بر عهده گیرند.<sup>۲۰</sup>

شیخ طوسی (محمد بن حسن بن علی طوسی)<sup>۲۱</sup>

شیخ طوسی در کتاب‌های خود به ویژه نهاییه، مهم‌ترین ارکان جامعه یعنی فتوا، جهاد، قضاوت، اقامه حدود و... را حق فقیهان دانسته، حتی قبول ولایت از جانب سلطان جائز را نیز برای آنان جایز می‌شمرد؛

صدور حکم میان مردم، اقامه حدود و قضاوت میان کسانی که با یکدیگر اختلاف پیدا کردند، جایز نیست؛ مگر از سوی کسی که از طرف سلطان حق<sup>۲۲</sup>، اجازه داشته باشد. چنین کارهایی، در زمانی که خودشان (ائمه معصومین) امکان انجام آن را ندارند، بدون تردید به فقیهان شیعه واگذار شده است.<sup>۲۳</sup>

---

۱۸. ۴۱۳ هـ. ق.

۱۹. سلطان عادل در لسان شیخ مفید امام معصوم است.

۲۰. المقنعه ص ۶۷۵

۲۱. ۴۶۰ هـ. ق.

۲۲. امامان معصوم (علیهم السلام)

۲۳. النهایه و نکته‌ها، ج ۲، ص ۱۷

مقصود از احکام تعبّدی، اجرای آن‌ها است؛ یعنی احکامی که خداوند متعال مقرر فرموده است، چنان‌چه اجرا نشود، لغو است؛ بنابراین مسئولی باید اجرای احکام را بر عهده بگیرد.

البته هر کسی صلاحیت اجرای دستورها را ندارد؛ مگر امام معصوم (علیه السلام) که در صورت غیبت یا عدم قدرت، به‌جز شیعه‌ای که از جانب آن حضرت منصوب شده، فرد دیگری، حقّ تصدّی این مقام را ندارد؛ شیعه‌ای که جامع شرایط هفت‌گانه علم، عقل، رأی، جزم، تحصیل، بردباری وسیع، بصیرت، امکان قیام به احکام و عدالت باشد.<sup>۲۵</sup>

#### علامه حلی (حسن بن یوسف)<sup>۲۶</sup>

مقبوله عمر بن حنظله و دیگر روایات در این زمینه، بر اطلاق و عموم ولایت فقیهان دلالت داشته، به ولایت در قضاوت و اقامه حدود محدود نمی‌شود.<sup>۲۷</sup> وی همچنین در باب زکات می‌نویسد: «زکات در عصر غیبت، به فقیه پرداخت می‌شود؛ چرا که نایب امام (علیه السلام) است و هر آن‌چه از شئون امام بوده، به عهده می‌گیرد».<sup>۲۸</sup>

---

۲۴. ۵۹۸ هـ. ق

۲۵. السرائر الحاوی للتحریب الفتاوی ج ۳ ص ۵۳۷

۲۶. ۷۲۶ هـ. ق

۲۷. مختلف الشیعه، الجزء الرابع، ص ۴۶۴.

۲۸. نهایه الاحکام، ج ۲، ص ۴۱۷

### فخر المحققین (محمد بن حسن بن یوسف)<sup>۳۶</sup>

از نظر شرع مقدّس، قضاوت و ولایت بر حکم، برای کسی است که صلاحیت فتوا دادن در مورد قوانین فرعی شرعی بر اشخاص معینی از انسان‌ها را داشته باشد که حکم او یا برای اثبات حقّ و حقوقی و یا استیفای حقوق مستحقّی است. شروع اعمال این ولایت، همزمان با تحقّق ریاست در امور دین و دنیا است.<sup>۳۰</sup>

### شهید اول (محمد بن مکی)<sup>۳۱</sup>

در صورت حضور حاکم شرع، لازم است اجازهٔ ایشان کسب شود؛ چرا که بر همهٔ مناصب شرعی، ولایت دارد.<sup>۳۲</sup>

### محقق ثانی (علی بن الحسین بن عبدالعالی کرکی)<sup>۳۳</sup>

فقیهان و دانشمندان امامیه، اتفاق کرده‌اند بر اینکه فقیه عادل شیعه که جامع شرایط فتوا باشد، فقیه‌ای که از او در احکام شرعی به مجتهد تعبیر می‌شود، نایب امامان هدایت (علیهم السلام) است در حال غیبت، در تمام آنچه که قابلیت نیابت را داشته باشد.<sup>۳۴</sup> و همچنین به دلیلی که در شرح شرایع آمده که فقیه، نایب امام

---

۲۹. ۷۷۱ هـ. ق

۳۰. ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۲۹۴

۳۱. ۷۸۶ هـ. ق.

۳۲. الذکری، ص ۵۷.

۳۳. ۹۴۰ هـ. ق

۳۴. رسائل المحقق الکرکی ج ۱ ص ۱۴۲

(علیه السلام) و منصوب او است، ولایت از طرف امام را در باقی اصناف بر عهده می‌گیرد.<sup>۳۵</sup>

### مقدس اردبیلی (احمد بن محمد اردبیلی)<sup>۳۶</sup>

«صدور حکم» در روایت عمر بن حنظله و ابی خدیجه به فقیهان تفویض شده است و آنها «حاکم» قرار داده شده‌اند؛ مانند این است که اقامه حدود هم به آنها واگذار شده است.<sup>۳۷</sup>

علاوه بر اجماع و اقتضای ضرورت، می‌توان به نیابت حاکم از امام (علیه السلام) استناد کرد و دلیل بر نیابت، اجماع و اخباری همانند مقبوله عمر بن حنظله است و لذا هر آن چه برای امام، جایز است و می‌تواند به عهده بگیرد، برای حاکم نیز جایز است.<sup>۳۸</sup>

### سید محمد جواد عاملی (صاحب مفتاح الکرامه)<sup>۳۹</sup>

فقیه، نایب مسلمین و سرپرست آنهاست، و بدرستی که او بر آن چه مصالح عمومی جامعه است، ولایت دارد.<sup>۴۰</sup>

---

۳۵ مجمع الفائدة و البرهان، ج ۴، ص ۳۵۸.

۳۶. ۹۹۳ هـ. ق.

۳۷ مجمع الفائدة و البرهان، ج ۷، ص ۵۴۶.

۳۸ مجمع الفائدة و البرهان، ج ۸، ص ۱۶۰.

۳۹. ۱۲۲۶ هـ. ق.

۴۰. مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۵۰؛ ... لآنه نائب المسلمین و هو ولیهم، و لآنه هو الولی للمصالح العامه.

هرآنچه که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام (علیه السلام) - که حاکمان و حافظان اسلام می‌باشند - بر آن ولایت و اختیار دارند، فقیه نیز همان ولایت و اختیار را دارد مگر جایی که دلیلی برخلاف آن وجود داشته شود<sup>۴۲</sup>

راستی از بدیهیاتی که هر عامی و عالمی می‌فهمد و بر آن صحه می‌گذارد، این است که وقتی پیامبری به کسی موقع مسافرت یا وفات خود بگوید، فلانی وارث من، مثل من، به منزله من، خلیفه من، امین و حجت من، و حاکم از جانب من برای شما مردم، و مرجع شما در جمیع حوادث شما است، مجرای امور شما است، احکام شما به دست اوست و او متکفل رعیت من است، چنین می‌فهمیم که هر آنچه از آن نبی مربوط به امور رعیت و امت بوده، از برای چنین شخصی نیز بدون شک ثابت خواهد بود. چرا چنین نباشد، در حالی که بیشتر نصوص وارد شده در حق اوصیای معصوم (علیه السلام) که بر اساس آن به ولایت و امامت آنان استدلال می‌شود و متضمن اثبات جمیع اختیارات پیامبر (علیه السلام) برای امامان (علیه السلام) است، چیزی بیش از تفاسیر مربوط به فقیهان غیبت در نصوص نیست؛ برای توضیح بیشتر بنگرید به این مثال که حاکم یا سلطان یک ناحیه اگر بخواهد مسافرتی به جایی داشته باشد و بعد از ذکر بسیاری از فضایل به شخصی بگوید، فلان شخص خلیفه من، به منزله من، مثل من، امین من و متکفل رعایای من و حاکم و حجت از جانب من، مرجع جمیع حوادث و مجرای امور و احکام شما

---

۴۱. ۱۲۴۴ هـ. ق

۴۲. عوائد، عاتده تحدید ولایة الحاکم، ص ۱۸۷ و ۱۸۸

است، آیا شکی باقی می‌ماند که قائم مقام او، تمام اختیارات سلطان در اداره امور رعیت آن نواحی، به جز موارد استثنا شده، را دارد؟<sup>۴۳</sup>

**صاحب جواهر (محمد حسن نجفی)<sup>۴۴</sup>**

نصب عام فقها در همه امور جاری است؛ به طوری که هر آنچه برای امام (علیه السلام) است، برای فقیه نیز هست؛ چنان که مقتضی قول امام (علیه السلام) «فائی قد جعلته حاکما» این است که فقیه، ولی متصرف در قضاوت و غیر آن از قبیل ولایات و مانند آن است؛ همان گونه که مقتضی قول صاحب الزمان (روحی فداه) نیز آن را می‌رساند؛ «در حوادث واقعه، به راویان احادیث ما رجوع کنید. آنان حجت ما بر شما و ما حجت خدا بر آنان هستیم»؛ مراد این است که فقیهان در جمیع آنچه من حجت هستیم، حجت من بر شما هستند؛ مگر آن چیزهایی که با دلیل خارج شود.<sup>۴۵</sup>

**صاحب ریاض (علی بن محمد ابی المعالی)<sup>۴۶</sup>**

هیچ اختلافی در این نیست که مراد از حاکم در عصر غیبت امام (علیه السلام) فقیه جامع شرایط فتواست.<sup>۴۷</sup>

---

۴۳ عوائد الایام ، ص ۱۸۸

۴۴. ۱۲۶۶ هـ. ق

۴۵ جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۶ و ۳۹۷.

۴۶. ۱۲۳۱ هـ. ق

۴۷ ریاض المسائل ، ج ۹، ص ۵۰۹

از روایات گذشته ظاهر می‌شود که حکم فقیه، در تمام خصوصیت‌های احکام شرعی و در تمام موضوعات خاص آنها، برای ترتیب دادن احکام بر آنها نافذ می‌باشد؛ زیرا متبادر از لفظ «حاکم» در مقبوله عمر بن حنظله، همان «متسلط مطلق» است؛ یعنی اینکه امام (علیه السلام) فرمودند: «فأئی قد جعلته علیکم حاکما».<sup>۴۹</sup> نظیر گفتار سلطان و حاکم است که به اهل شهری بگوید: «من فلان شخص را حاکم بر شما قرار دادم» که از این تعبیر، بر می‌آید که سلطان، فلان شخص را در همهٔ امور کلی و جزئی شهروندان که به حکومت بر می‌گردد، مسلط نموده است.<sup>۵۰</sup>

#### شیخ فضل الله نوری<sup>۵۱</sup>

او «ولایت در تصرف» را از آن مجتهدان عادل می‌دانست و می‌گفت: «قوانین جاریه در مملکت نسبت به نوامیس الهیه از جان و مال و عرض مردم، باید مطابق فتوای مجتهدین عدول هر عصری که مرجع تقلید مردمند، باشد.»<sup>۵۲</sup> «مگر نمی‌دانی که اگر غیر از اهل، در این مسند نشست، واجب است منع او از این شغل،

---

۴۸. ۱۲۸۱ هـ. ق

۴۹ بحار؛ ج ۲، ص ۲۲۱

۵۰. شیخ انصاری، قضا و شهادت طبع کنگره شماره ۲۲ ص ۸ و ۹.

۵۱. ۱۳۲۷ هـ. ق

۵۲. لوائح آقا شیخ فضل الله نوری، ص ۶۹

و حرام است حمایت او؟ مگر نمی‌دانی که این کار از غیر نواب عام، غضب حق محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) است؟»<sup>۵۳</sup>

### آیه الله بروجردی<sup>۵۴</sup>

در مجموع (از نظر عقلی و نقلی بر می‌آید که) فقیه عادل در کارهای مهم عمومی که مورد ابتلای مردم است، از طرف ائمه اطهار منصوب است و همانطور که ما روشن کردیم و اجمالاً اشکالی هم به آن وارد نیست، در اثبات آن احتیاجی به مقبوله عمر بن حنظله نمی‌باشد و در نهایت اینکه مقبوله نیز از شواهد این مطلب است.<sup>۵۵</sup>

آیت الله بروجردی سپس اعتقاد خود را چنین ابراز می‌دارد: امامان معصوم (علیهم السلام) می‌دانسته‌اند که اغلب شیعیان در زمان حضور، و جمیع آن‌ها در زمان غیبت، امکان دسترسی به آن‌ها را ندارند؛ پس آیا امکان دارد که آن‌ها را از رجوع به طاغوت‌ها و قاضیان جور منع کنند و با وجود این، خود نیز کسی را برای رجوع در این امور معیی نکنند؟! ماقطع و یقین می‌یابیم که اصحاب امامان معصوم (علیه السلام) از آنان درباره کسی که مرجع شیعه در این مسائل باشد پرسیده و امامان نیز در جواب آن‌ها کسانی را برای شیعیان، تعیین کرده‌اند که در صورت عدم تمکن از دسترسی به امامان به هنگام نیاز به آنان مراجعه کنند. نهایت اینکه این پرسش و پاسخ‌ها از کتاب‌های روایی موجود ساقط شده و به جز روایت عمر بن حنظله و ابو خدیجه به دستمان نرسیده است... پس مراد از «حاکما» در «قد جعلته علیکم

---

۵۳ رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامه شیخ فضل الله نوری، ج ۱، ص ۶۷.

۵۴. ۱۳۲۹ هـ. ق

۵۵ البدرالزاهر، ص ۷۴.

حاکما» در مورد کلیه امور اجتماعی است که از وظایف اشخاص خاصی نیست و شارع مقدس نیز به سستی در آنها رضایت نمی‌دهد و لو اینکه در عصر غیبت یا عدم امکان دسترسی به امامان باشد؛ البته تصدی این امور اختصاص به قاضی هم ندارد؛ اگر چه شغل قضاوت، معمولاً و عرفاً با تصدی سایر امور مبتلابه جامعه ملازم بوده است.<sup>۵۶</sup>

برای ملاحظه متن عربی اقوال علما و نظر دیگر فقها، رجوع کنید به کتاب‌های:

- «فقیه ان امامی و عرصه ای ولایت فقیه» تالیف محمدعلی قاسمی و همکاران، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی

- «تحدول نظریه دولت در اسلام»، تالیف احمد جهان بزرگی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

- «اندیشه‌های سیاسی شیعه در عصر غیبت» تالیف علی اکبر پازوکی، نشر معارف

- «حکمت حکومت فقیه» نوشته آیت الله ممدوحی، انتشارات بوستان کتاب

---

۵۶. البدرالزاهر، ص ۷۹. آیت الله فاضل لنکرانی، از شاگردان ایشان نقل می‌کند: «آیت الله بروجردی گرچه در قم بحث ولایت مطلقه را مستقلاً مطرح نکردند، ولی ایشان همانند امام قائل به ولایت مطلقه برای فقیه بود. شاهد این است که ایشان به هنگام تأسیس مسجد اعظم، ناچار شدند حیاطی را که وضوخانه آستانه و در کنار آن بقعه‌هایی بود و در این بقعه‌ها، قبرهایی وجود داشت، خراب کنند و جزء صحن مسجد اعظم قرار دهند. ایشان وضوخانه و بقعه‌ها را خراب کردند (البته بدون اینکه اصل قبرها را از بین ببرند) و جزء مسجد اعظم قرار دادند. کسی به ایشان اعتراض می‌کند که حیاط مربوط به آستانه است و بقعه‌ها مربوط به دیگران، شما به چه مجوزی آنها را تصرف کردید؟ ایشان لبخندی می‌زنند و می‌فرمایند: معلوم می‌شود این آقا هنوز ولایت فقیه برایش جا نیفتاده است. معنای سخن ایشان این است که فقیه ولایت مطلقه دارد؛ از این رو کاری را که مصلحت ببیند، به حکم ولایت انجام می‌دهد.» (ویژه نامه چشم و چراغ مرجعیت حوزه، ص ۱۶۳)